

□ قسمت اول

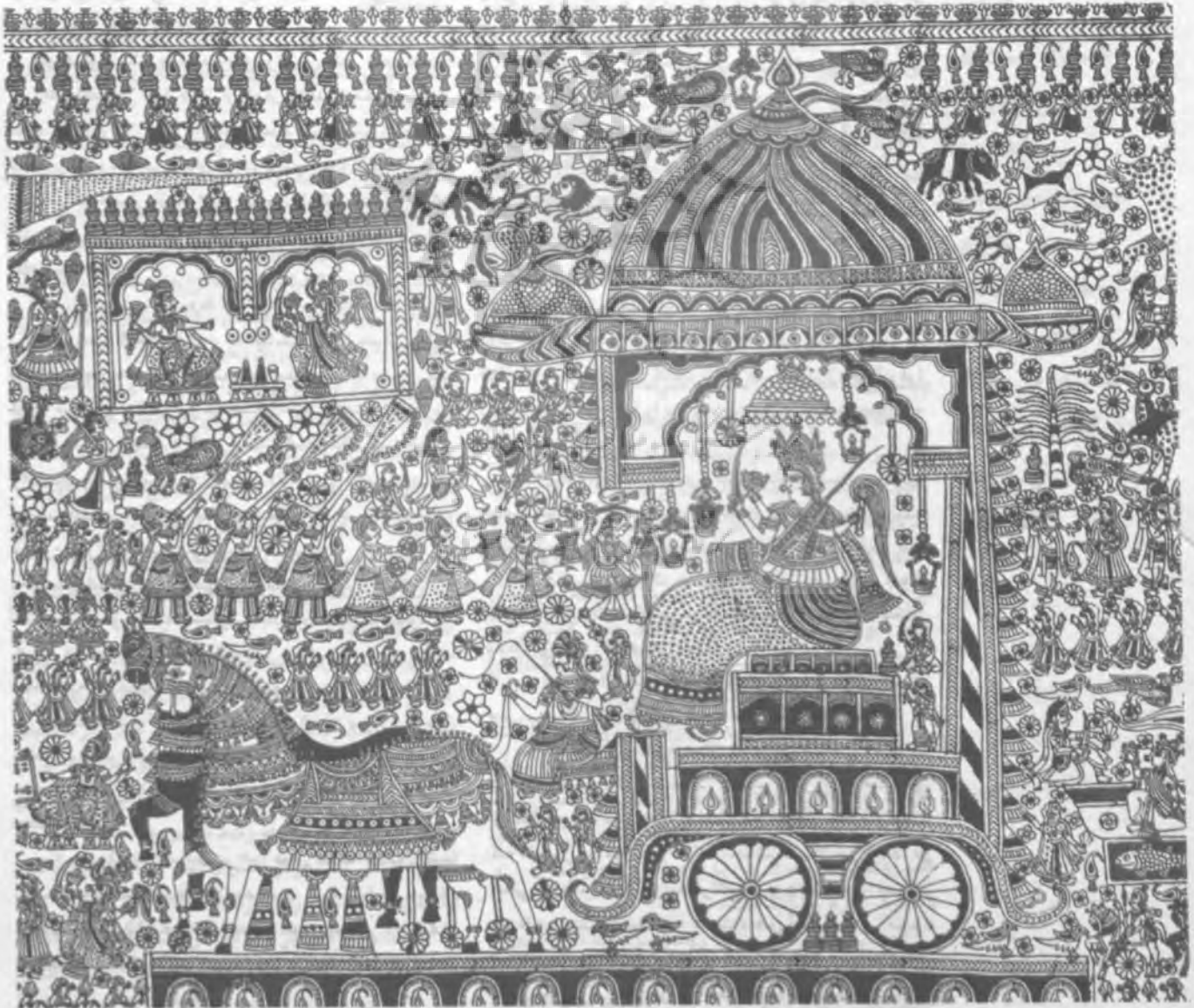
ترجمہ: مقالہ

INDO-EUROPEAN RELIGIONS

ادیان ہند و اروپایی

از دائرۃ المعارف دین ویراستہ، میرجا لکھنہ، جلد ہفتم

■ باکون لینکولن



این مدخل مربوط است به مذاهب مردمی که زبانهایشان در قالب خانواده زبان هند و اروپایی طبقه بندی می شود. و شامل دو مقاله می باشد؛ ۱- مروری کلی، ۲- تاریخ مطالعه. برای بحث راجع به سنت های خاص هند و اروپایی، نگاه کنید به مذهب آلبانی، مذهب ارمنی، مذهب بالتیک، مذهب سلطیک، مذهب آتروسکی، مذهب ژرمنی، مذهب یونانی، مذهب هیتی، مذاهب هندی، مذاهب ایرانی، مذهب رومی، مذهب اسلاوی و مذهب تراکیه.

«مرور کلی»

مطالعه مذهب هند و اروپایی دارای منشأ نسبتاً جدیدی است، چراکه وجود گروه زبانی هند و اروپایی مدت ها ناشناخته بود؛ تا اینکه سر ویلیام جونز سخنرانی ارزشمندش را در سال ۱۷۸۶ ایراد کرد. جونز در سخنرانی اش در انجمن آسیایی سلطنتی بنگال (Royal Asiatic Society of Bengal) ابتدا نشان داد که مشابهت های واژه ای بسیار مهمی بین زبانهای یونانی، لاتین، سانسکریت (زبان باستانی مردم هند) و پارسی وجود دارد و به اندازه ای فراوان و دقیق است که دیگر نمی توان آنرا عاریتی صرف یا مشابهت بر حسب اتفاق دانست. او چندی بعد، ادعا کرد که زبانهای سلتی و ژرمنی دارای خصوصیات مشابه فراوانی هستند و مدعی شد که تمام این زبانها که به لحاظ جغرافیایی از یکدیگر دور می باشند، در صورتی قابل فهم تر خواهند بود که آنها را مشتقات مجزای یک زبان مادر به حساب آوریم؛ یعنی زبانی که هیچ جا به صورت مکتوب باقی نمانده است اما امکان این وجود دارد که آنرا با مقایسه زبانهای موجودی که از آن برگرفته شده اند بازسازی کنیم.

تحقیقات بعدی نشان داد که روابط میان این زبانها، نه تنها در زبانهای سلتی و ژرمنی - که اکنون کاملاً ثابت شده است جزو زبانهای هند و اروپایی می باشد - وجود دارد، بلکه در زبانهای بالتیک، اسلاوی، ارمنی، آلبانیایی، آناتولی (عمدتاً هیتی) و طخاری نیز موجود است. مقایسه منظم (سیستماتیک) و دقیق واژه ها در این زبانها به محققین اجازه داده است که پیش نمونه هایی را به عنوان ابزاری برای توصیف مشابهت های سیستماتیک که برای وجود آنها دلیل نیز اقامه شده است، مطرح کنند. به عنوان یک مثال ساده، در مورد چگونگی این عمل، می توانیم واژه های خاصی را برای «خداوند» که خود، دسته ای از واژه های مترادف را جمع کرده است در نظر بگیریم. این واژه ها در جدول ذیل آمده اند.

جدول واژه های هند و اروپایی برای کلمه «خداوند»

زبان	صورت آوایی	مفهوم معنایی
لاتین	<i>deus</i>	خداوند
لیتوانی	<i>dievas</i>	خداوند
یونانی	<i>dios</i>	موجود آسمانی
هیتی	<i>šius</i>	خداوند
سانسکریت	<i>devah</i>	خداوند
اوستایی	<i>daēva</i>	اهریمن

به واسطه این مترادفات (*correspondences*) و نیز از طریق شناخت علم فونتیک (آواشناسی) هند و اروپایی و صدها شباهت دیگر از این قبیل، زبانشناسان می توانند پیش نمونه های دیوها (*deyvo-s*) را بازسازی کنند؛ علامت ستاره به این معنی است که بازسازی توسط هیچ منبع مکتوبی مورد تأیید قرار نگرفته است - کلمه ای که به معنی «خداوند» و «الوهیت» می باشد. قوانین آوایی نشان می دهد که آواها در هر زبان تغییر پیدا می کنند، اما باید به تغییرات معنایی موجود در هر منبع خاص، یعنی منابعی که در تاریخ مذهب هند و اروپایی آموزنده می باشد، توجه داشت. به عنوان مثال واژه قدیمی ای که برای «خدا» به کار برده می شد، در اوستا بدل به مهمترین کلمه برای موجودات اهریمنی شده (یعنی زبان ایرانی ای که در قدیمی ترین متون زرتشتی به ثبت رسیده). به نظر می رسد سرمنشأ این تغییر معنای - تغییر خدا به اهریمن در واژه دیو - زرتشت بیانگر باشد که مجموع خدایان باستانی هند و اروپایی را انکار کرد.

واژه یونانی «*deyvo-s*» نیز معنای خودش را که (الوهیت *deity*) بود، از دست داد و به جای آن کلمه «*theos*» آمد. واژه قدیمی تر «*deyvo-s*» به صورت یک صفت باقی ماند و در هر حال، یکی از صفات اساسی الوهیت (*deity*) در تفکر هند و اروپایی گردید: خدایان وجودی آسمانی دارند و با نور مشخص می شوند. زبنا کلمه «*deyvo-s*» (که از ریشه یونانی «*dios*» گرفته شده و به معنی «آسمانی» است) برگرفته از فعلی است که به معنی «درخشیدن» است. در مقابل، یکی از مهمترین واژه ها که برای «انسان» به کار رفته، مردم را به عنوان موجودات «دنیایی» می شناساند. (توجه کنید به رابطه میان کلمه لاتین «*homo*» به معنی «انسان» و «*humus*» به معنی «خاک»). لذا انسانها و خدایان در علم اصطلاح شناسی (ترمینولوژی) که از انسانها به عنوان «فناپذیران» و از خدایان به عنوان «فناپذیران» یاد می کند، بیشتر با هم تفاوت می یابند. این مثال نسبتاً ساده که در بررسی مذهب هند و اروپایی آمده، بعضی از احتمالات دیگر و بعضی از خطرها و دامها را که در مسیر ارائه فرضیات وجود دارد، نشان می دهد. بررسی دقیق مبحث لغوی، این بینش را به ما می دهد که به ماهیت تفکر مربوط به





موضوعات مذهبی پی ببریم. اما هر یک از خانواده‌های مجزای هند و اروپایی از جنبه‌های مهمی با سایر خانواده‌ها تفاوت پیدا می‌کند. به عنوان مثال، واج شناسی لاتین از واج شناسی ایرانی در تمام چیزهایی که با آن مربوطند، تفاوت دارد؛ لذا مذهب رومی بر مذهب ایرانی منطبق نیست. مثلاً واژه «Deus» با «*daeva*» دارای یک مفهوم نیستند. اولی به معنی خدا و دومی به معنی اهریمن است. بازسازی‌ای که به دنبال خطوط زبانشناسی ارائه شده نسبتاً درست می‌باشد. در هر حال باید با تحقیقاتی که به بررسی مترادفات در اساطیر، آیین‌های دینی، قوانین امور جهان شناختی و آخرت شناسی مردم هند و اروپایی می‌پردازد و نیز با تلاشهایی که جهت کشف مقدمات مفروض می‌گردد، مقایسه شود. چنین تحقیقی مطمئناً امکان‌پذیر است؛ اما به تمام معنا مخاطره‌آمیز و مشکل می‌باشد و دربرگیرنده ادعای پدیدارهای موازی است (که معمولاً مترادفات یا واژه‌های خویشاوند نامیده می‌شوند) که الف: در مذاهب چند خانواده هند و اروپایی وجود دارند. ب: مطالعه هر واژه خویشاوند با توجه به ویژگیهای خاص خودش. ج: جدا ساختن اموری که واژه‌های خویشاوند در آن مشترکند. د: توصیف وجوه اختلاف (که اغلب گشتار «Transformation» نامیده می‌شوند). ه: ایجاد پیش‌نمونه‌های فرضی، یعنی امری که ما را قادر سازد مشابهت‌های آشکار را محاسبه کنیم، همراه با زنجیره‌ای از پیشرفت‌های تاریخی که نیروهای تولیدکننده هر گشتار را توضیح می‌دهد و نهایتاً و: پیش‌نمونه بازسازی شده باید با توجه به ماهیت فرهنگ هند و اروپایی در جایگاه قابل توجیهی از فرضیات باشد.

بر اساس تحقیقات زبان‌شناختی، و باستان‌شناسانه، عموماً تصور می‌شود که مردم هند و اروپایی باستان، چوپانهای نیمه ساکنی بودند که ثروتشان را یک گله نسبتاً وسیع از گوسفندان اهلی شده، خوک، بز و از همه مهمتر گوساله و گاو تشکیل می‌داده است. اسب‌ها نیز بسیار اهمیت داشتند، بخصوص وقتی در زمان جنگ به ارابه بسته می‌شدند؛ اما گاو و گوساله همچنان حیواناتی بوده‌اند که از آنها در زمان صلح استفاده می‌شده و منشأ عمده غذا و بخش اعظم سرمایه را تشکیل می‌داده‌اند. به نظر می‌رسد که نوعی از کشاورزی نیز رایج بوده؛ اما این شغل در مقایسه با گله‌داری یا جنگ از اعتبار کمتری برخوردار بوده است.

جنگ طلبی، بخصوص سرقت گله از همسایگان، نه فقط به خاطر استفاده از ارابه، بلکه همچنین به خاطر اسلحه‌ای که به طور استاندارد از یک فلز - احتمالاً مس

یا مفرغ - ساخته می‌شد، سهولت یافت.

داده‌های زبان‌شناسی برای اثبات وجود یک موطن و یا جامعه اولیه هند و اروپایی ناکافی است و می‌توان شباهت میان زبانهای مختلف هند و اروپایی را نتیجه یک مجموعه وام‌گیری و تاثیرات روابط متقابل فرهنگی میان گروههای پیچیده اجتماعی و گروههای قومی در طی قرون متمادی، دانست. برخی از محققین در تلاش بودند تا با استفاده از شواهد باستان‌شناسی، یک نظر خاص را در مورد منشأ جامعه ابتدایی هند و اروپایی، اثبات کنند. در میان این نظریات، مقبول‌ترین آنها نظریه «*Mcrije Gimbutas*» می‌باشد که در آنچه فرهنگ کودکان می‌نامد، ترسیم کرده است. موضوعی که تاریخش به اواسط هزاره پنجم ق. م. برمی‌گردد و در استپ‌های روسیه جنوبی قرار داشت؛ یعنی در منطقه‌ای که از کوههای اورال به سوی شمال دریای سیاه گسترش پیدا کرده و گروههایی را از قبیل فرهنگ جامنا، مربوط به منطقه اورال - ولگا در شمال دریای خزر و فرهنگ «*Srednii Stog II*» در شمال دریای سیاه دربرمی‌گیرد.

«مشروعیت‌های اسطوره‌ای جامعه، اقتصاد و خط مشی سیاسی»

مقایسه متونی که در آنها الگوهای سازمان اجتماعی در میان هندیان، ایرانیان، و اقوام سلتی توصیف شده، ساختار مشترکی را آشکار می‌سازد که در جمهوری مطلوب متصور افلاطون نیز حفظ شده است. این «سیستم» با سه طبقه یا بنا به تعبیر جرج دومزیل (۱۹۵۸) - اولین کسی که به اهمیت آن پی برد - با سه کارکرد، مشخص می‌شود. به علاوه این امکان وجود دارد که برخی از اساطیر که به توصیف منشأ این طبقات و ارتباطات مساله‌ساز میان آنها، می‌پردازند، بازسازی گردند.

مهمترین اینها افسانه آفرینش است؛ یعنی مجموعه‌ای با داستانهایی چندگانه که به چگونگی خلقت عالم می‌پردازد. هنگامی که اولین موجود مقدس «*Priest*» (که اغلب نام انسان «*Manu*» را در خود دارد) به برادر توامانش پیشنهاد کرد - غالباً نام وی را «*Demon*» ذکر کرده‌اند - که به همراه یک گاو قربانی شود. ازبیدن این برادر، جهان با اجزای مادی و اجتماعی‌اش ساخته شد. دو بحث را می‌توان به راحتی راجع به این اسطوره ذکر نمود: اولی برگرفته از اسطوره هندی «آواز پوروشا» (*song of purusa*) است که تاریخش به حدود ۹۰۰ ق. م. برمی‌گردد (ریگ ودا، ۱۴ - ۱۱ - ۹۰ - ۱۰) و دومی مربوط به یک اسطوره قدیمی رومی به نام «اشعار شاه پرندگان» (*Poem on the Poreking*) است که در منابعی که تاریخشان به قرن سیزدهم میلادی

برمی‌گردد، ذکر شده و هنوز در فرهنگ شفاهی قرن نوزدهم رواج دارد:

هنگامیکه پوروشا قطعه قطعه شد، آنجا چند قطعه را آماده ساختند؟

دهانش از چه بود، بازوان، رانها و باهایش را چه می‌نامیدند؟

برهمن دهانش بود، و جنگجویان از بازوانش ساخته شدند؛

رانهایش عوام بودند و بردگان از کف پایش بدنیا آمدند.

ماه از ذهنش متولد شد؛ و از جشمانش، خورشید حیات گرفت.

از دهانش ایندرا و آتش، و از نفسش، باد متولد گردید.

از نافش جو (اتمسفر) و از سرش،

(نقل از روایت روسی)

هرچند ما بعداً به ابعاد جهانی این اسطوره خواهیم پرداخت، ولی اکنون تنها ابعاد اجتماعی آن مورد نظر ماست. در میان این موارد، چهار نکته زیر باید مورد توجه قرار گیرد:

۱- جامعه از بالا به پایین به طبقاتی تقسیم می‌شود که موبدان و حکام در طبقه اول آتند، جنگجویان در طبقه دوم و عوام - آنانی که حجم عظیمی از نیروی کار و تولید را تشکیل می‌دهند - در مرحله سوم، به اینها طبقه چهارمی را نیز باید اضافه کرد که به لحاظ حقوقی خارج از این تقسیم‌بندی‌اند. اینان عبارتند از بردگان یا کسانی از این قبیل که گاهی اوقات جزو طبقه بندی به حساب می‌آیند. همانطور که در مثال هندی فوق چنین است.

۲- فعالیت خاص هر یک از این طبقات، توسط

■ مقایسه متونی که در آنها الگوهای سازمان اجتماعی در میان هندیان، ایرانیان و اقوام سلتی توصیف شده، ساختار مشترکی را آشکار می‌سازد که در جمهوری مطلوب متصور افلاطون نیز حفظ شده است.



آسمان گردهم آمد.

و سرانجام از پاهایش زمین، و از گوشه‌هایش جهات چهارگانه.

(نقل از روایتی هندی)

روشنایی درخشان از سوی خداست.

خورشید قرمز از صورت پروردگار است.

ماه جوان درخشان از سینه او،

سپیده درخشان از چشمهای خدا،

ستارگان درخشان از لباسهای اویند.

باد سرکش بواسطه روح القدس ایجاد می‌شود.

و بدین خاطر «Tsars» کوچک ما که بر روی زمین است

از سر مقدس حضرت آدم؛

شاهزادگان و قهرمانان

از استخوانهای مقدس آدم؛

و روستاییان ارتدکس،

از زانوی مقدس حضرت آدمند.

قسمتی از بدن توأمان که از آن ریشه گرفته‌اند، توصیف و مجازاً شمرده شده است. بدین ترتیب، خردمندانی که جامعه را با نیروی فکر و سخن هدایت می‌کنند، از سر او ریشه گرفته‌اند. آنهایی که توسط شجاعت جسمانی‌شان از جامعه دفاع می‌کنند، از سینه (قلب) و بازوی او نشأت گرفته‌اند و کسانی که غذا تولید می‌کنند و به بازسازی و تهیه مواد - به خاطر حمایت از سایر طبقات - مبادرت می‌ورزند، از اعضای پایینی بدن، از جمله شکم، کمر و پاها نشأت گرفته‌اند.

۳- موبد، در تبعیت از مدل انسانی، مسئولیت اولیه اش قربانی کردن است. عمل قربانی به تمام معنا عملی اخلاقی است.

۴- شاه، که الگویی موجود در او وجود دارد، خودش را در درون با جوهر تمام طبقات درمی‌آمیزد و انتظار می‌رود که خودش را برای خیر کل قربانی سازد.

اسطوره دیگر، که شخصیت محوری اولین جنگجو

مشابه متعدد، به عنوان الگویی برای جنگجویان باقی مانده. او کسی است که مدام تصویرش را در جنگ ها و هجوم ها، غارت ها و کشتار همسایه های غیراروپایی در ذهن داشته اند و معتقد بودند که همواره کاری که انجام می دهد، درست و آیینی است.

با این وجود اسطوره دیگری نیز هست که بر اهمیت طبقه عامه در کلیت جامعه تاکید می کند؛ اگرچه هیچ قهرمانی را به عنوان الگوی عوام نشان نمی دهد. حتی، این اسطوره با جدایی و خصومتی که میان طبقه های بالا و عوام وجود دارد، شروع می شود. به هر حال پس از یک درگیری ناموفق، اعضای تمام طبقات می فهمند که به یکدیگر محتاجند و به همین خاطر با هم

را دارد و نامش تریتو (سر) می باشد، خود تحلیل و نمادی است از طبقه جنگجو، در این داستان، به گله ای اشاره می شود که در اصل متعلق به هند و اروپاییان بود، اما توسط یک غول و یک مار سه سر که مشخصاً یک موجود غیراروپایی شناخته می شود، دزدیده شد. پس از این سرقت، تریتو متعهد شد که گله دزدیده شده را بازگرداند. لذا از یک خدای جنگجو خواست تا با دادن نوشیدنی های نیروزا به وی کمک کند. پس از انجام این امر، تریتو دست به کار شد؛ مار را پیدا کرد، سر از تنش جدا نمود و گله ای را که توسط آن غول دزدیده و محبوس شده بود، بازگرداند.

این اسطوره که در مقایسه با سایرین، در منابع



■ ... اسطوره ای هست که بر اهمیت طبقه عامه

در کلیت جامعه تاکید می کند؛

اگرچه هیچ قهرمانی را به عنوان الگوی عوام نشان نمی دهد.

حتی این اسطوره با جدایی و خصومتی که میان

طبقه های بالا و عوام وجود دارد،

شروع می شود. به هر حال پس از یک درگیری ناموفق،

اعضای تمام طبقات می فهمند که به یکدیگر محتاجند و

به همین خاطر با هم درمی آمیزند و یک جامعه

همه جانبه را تشکیل می دهند.

درمی آمیزند و یک جامعه همه جانبه را تشکیل می دهند. پس از آن، از این طبقات انتظار می رود که با هم همکاری کرده و به طور هماهنگ زندگی کنند؛ اگرچه عوام همچنان در وضعیت زیردست بودن باقی می مانند و قسمت قابل توجهی از نیروی کارشان صرف حمایت از منافع طبقات نخبه، موبدان، جنگجویان و پادشاهان می شود. در سطح ایدئولوژی اسطوره ای، هرچند که این روند حقیقی جامعه نیست، اما به هر حال طبقه عوام توانستند از برتری خود حتی در مقابل معتزترین اعضای جامعه اطمینان یابند.

«جهان شناسی و خدایان»

در زمانی که جرج دومزیل و پیروانش مصرانه از این نظریه طرفداری می کردند که مجموعه خدایان هند و اروپایی منعکس کننده سازمان طبقات اجتماعی

بیشتری، مورد تایید قرار گرفته (و هنوز نشان آن را می توان در افسانه های بیظمان، پیدا کرد). راجع به موضوعات دایمی ثروت و قدرت صحبت می کند. ابتدا نشان می دهد گله که ابزار تولید و مبادله در قدیمی ترین جوامع هند و اروپایی و به درستی جزو حقوق انحصاری هند و اروپاییان بوده و در اثر دزدی از جنگشان خارج شده است. در اینجا دزدی به خاطر تکیه بر خیانت محکوم شده و بر خلاف قوانین هجوم به شمار آمده؛ هجومی که زیاد ناپسند نبوده و قبلاً تایید می شده است. هجوم که عملی قهرمانانه و مورد پسند و تایید خدایان بود، جزو آیینهای مذهبی محسوب می شده و به جنگجویان یا مردم هند و اروپایی اختصاص داشته است؛ چراکه آنها می خواستند آنچه به آنها متعلق بوده و از آنها دزدیده شده بود را بازپس بگیرند. در تمام تاریخ هند و اروپایی، «تریتو» در متون

می‌باشند، محققین دیگر در مورد این نظریه شک داشتند. در حقیقت عمده‌ترین مشکل این بود که پیشنهادات دومیل به هیچ یک از خدایانی که نامشان را از جنبه زیان‌شناسی می‌توان بازسازی کرد، اشاره نکرده بود؛ یعنی تمام آن خدایانی که در نیروهای طبیعی تشخیص می‌یابند، مانند آسمان درخشان (Dyus)، خورشید (Sevel)، سپیده دم (Ausos) و غیره. این درحالی است که برای هیچ کدام از خدایان پیشنهادی وی، نامی قابل بازسازی وجود ندارد. به طور کلی، همانطور که در بالا ذکر شد، خدایان به صورت موجودات آسمانی و نورانی مشخص می‌شوند. اما علاوه بر «deywo» (دیوها) طبقه دیگری از خدایان نیز وجود داشتند که با آبهای زیر سطح زمین و با تاریکی همراه بود.

همچنین، تحقیقات مربوط به ماهیت عالم قانونمند «cosmos»، قسمت مهمی از اسطوره‌ها، خلقت و مضامین اجتماعی، که قسمت‌هایی از آن را در بالا نشان دادیم تشکیل داده است. باید اشاره شود که برای این مبحث اجتماعی، این اسطوره روابط هماهنگی را بین قسمت‌هایی از جسم انسان و اجزاء عالم فیزیکی ایجاد می‌کند؛ یعنی یک هم‌عرضی (parallelism) و یک امر اساسی توسعه یافته که میان عالم اصغر (Microcosm) و عالم اکبر (Macrocosm) برقرار شده است. بنابراین بسیاری از متون در مورد منشا خورشید به عنوان چیزی که از چشمان اولین قربانی به وجود آمده و سنگها که از استخوانهای قربانی به وجود آمده و خاک که از گوشتش به وجود آمده و باد که از نفسش به وجود آمده و... صحبت می‌کنند، درحالی‌که در متون دیگر این امر تفاوت پیدا می‌کند (مقصود جابه‌جایی عناصر و اجزاء است). به عنوان مثال، در گزارشهای قرون وسطایی زیر نیز به این صورت است: که اولی یک متن ژرمنی است و دومی یک متن اسلاوی:

«خداوند اولین انسان را که آدم نام داشت، از هشت عنصر آفرید: استخوان را از سنگ، گوشت را از خاک، خون را از آب، قلب را از باد، افکار را از ابرها، عرق را از شبنم، جعد (مو) را از علف و چشم را از خورشید، و در آن نفخه مقدس را دمید.»

(از متن Old Frisian code of Ensig)
و بدین قرار خداوند بدن انسان را از هشت جزء آفرید. اولین جزء را از خاک، که پست‌تر از تمام قسمت‌هاست؛ دومین جزء را از دریا، که خون و حکمت است؛ سومین جزء را از خورشید، که زیبایی و چشمها از آن است؛ چهارمین جزء را از ابرهای آسمانی، که تفکرند و بیماری؛ پنجمین جزء را از باد (هوا) که تنفس است و رشک؛ ششمین جزء را از سنگ‌ها، یعنی نمادهای صلابت؛ هفتمین جزء را از نور این جهان، که وارد گوشت انسان می‌شود، یعنی تواضع و ملاحظت؛ و

هشتمین جزء را از روح القدس، که در انسانها وجود دارد به خاطر تمام آن چیزهایی که خوب است و سرشار از اشتیاق، یعنی مهمترین قسمت.

(برگرفته شده از داستان روسی قدیمی سه قدیس) در این متن و در متون دیگر، عناصر عالم فیزیکی به اجزای تشکیل دهنده بدن یک انسان تبدیل می‌شوند. همانطور که تکوین عالم «cosmogony» از تکوین آدم «anthropogony» است. در واقع، تکوین عالم و تکوین آدم به عنوان لحظاتی جدا در فرآیند مداوم خلقت در نظر گرفته شده‌اند، که طی آن ماده جسمانی دائماً در بین حالت‌های وجودی مربوط به عالم اصغر و عالم اکبر در نوسان است. بدین خاطر است که مدام استخوانها به سنگها و سنگها به استخوانها تبدیل می‌شوند؛ چراکه ماده و تغییر هر دو ابدی می‌باشند، درحالی‌که جسم و عالم تنها اشکالی متغیرند و از شکلی به شکل دیگر تبدیل می‌شوند.

عمل آیینی: اسطوره‌هایی که ما مورد ملاحظه قرار دادیم، تقریباً به هم مربوط بوده و به طور منظم در صورت‌های آیینی متعدد ارائه شدند. بنابراین، اسطوره خلقت به صورتی اجتناب‌ناپذیر با عمل قربانی، که مهمترین امر در میان تشریفات هند و اروپایی محسوب می‌گردد مربوط بود. از زمانی که اولین موبد (کاهن) عالم را از طریق قربانی کردن یک انسان و یک گاو آفرید (هر موبدی عالم را به وسیله قربانی کردن انسان یا گاو مجدداً خلق می‌کند) این عمل با به کارگیری استخوانها، مشابهت‌های میان عالم اکبر و عالم اصغر به انجام می‌رسید؛ بدین صورت که هرگاه بدن قربانی قطعه قطعه می‌شده، جوهر مادیش به درون اجزاء مربوطه عالم وارد می‌شده است؛ به عنوان مثال، قسمتی از یک متن هندی مربوط به عمل تشریفات آیینی برگرفته از «Aitareya Brahmana» را ذکر می‌کنیم که دستورالعمل قربانی کردن و قطعه قطعه کردن یک حیوان قربانی را نشان می‌دهد و منطبقاً تصویری است از اسطوره خلقت:

بامایش را به طرف شمال دراز کنید، چشمانش را متوجه خورشید سازید طوری که خورشید را ببیند، نفسش را برای باد بفرستید و نیروی حیاتش (نفسش) را برای جو؛ گوشه‌هایش را به طرف جهات اصلی و گوشتش را برای زمین (خاک)؛ تا اینکه موبد (کاهن)، قربانی را در این جهات قرار دهد. [م منظور خاک، باد، خورشید و...]

بدون این ماده که از اجسام قربانیان گرفته شده، تمام اجزاء عالم مادی - یعنی زمین، سنگها، خورشید، باد، آب و... تهی و بی‌معنی خواهد بود. این تنها بدین خاطر است که آنها به واسطه قربانی کردن نیرویی مجدد می‌یابند که باعث می‌شود عالم به حیات خود ادامه دهد.





هستند که در اسطوره 'خلقت گنجانیده شده. در گزارشهای تحقیقی مربوط به مراسم «تاج گذاری» باستانی در ایرلند و هند، «دانیل دوییسون» نشان داده است که یک پادشاه، به طور آیینی، به واسطه دارا بودن خصیصه 'ضروری طبقات اجتماعی سه گانه' هند و اروپایی، هدایای نمادین، لباسها، مرهم ها و غیره که در درون بدنش بود، روی کار می آمد.

آیین های دیگری هم هستند که تقریباً با اسطوره 'تری تو' ارتباط پیدا می کنند. با آغاز سرقبت گله، که مطابق با اعلامیه 'اسطوره ای عملی مقدس بود، جنگجویان هند و اروپایی از خدایان جنگجو، طلب یاری می نمودند. شراب آفشانی می کردند، از مشروبات سگراور می نوشیدند، و به آنها حالت جنون آور خلسه دست می داد. به علاوه هر جوان جنگجو ملزم بود که قبل از اینکه به بلوغ کامل برسد و در رده 'طبقه جنگجو قرار بگیرد، تمرینات و مراسم ضروری خاصی را انجام دهد و آزمایشهایی را پشت سر بگذارد. قاعدتاً اولین سرقبت گله جوان پذیرش جنگجوی جوان به حساب می آمد و سایر مراسم به طور آگاهانه بر اسطوره 'تری تو و مار بنا می گردید. گفته می شود که در بعضی از این مراسم، مترسک سه سر بزرگی می ساختند و شخص مبتدی را وادار می کردند که به آن حمله کند. اگر مبتدی جرات انجام چنین کاری را به خود می داد، متوجه می شد حریف به ظاهر ترسناک وی شیء مسخره ای بیش نبوده و این درسی می شد برای او که بفهمد تمام دشمنان وی در آینده - که به نظر ترسناک می رسند - ترسناکتر از این مترسک نخواهند بود. این دشمنان، که البته در نقش مار، گول، دزد و از همه مهمتر یک بیگانه (یک غیر هند و اروپایی) قرار داشتند، غارت و قتل عامشان، به واسطه آیین اسطوره، نه تنها جایز بود، بلکه عملی مقدس نیز به حساب می آمد.

گروه وسیعی از آیین ها در خدمت ساختن چارچوب جامعه و تحکیم روابط اجتماعی مهم بودند. در این ارتباط، یک سری الزامات قانونمند، از جمله مهمان نوازی و تبادل هدیه که در طی آن، افراد، خویشاوندان، و حتی واحدهای وسیع تر، پیمانشان را تجدید و دوستانه با هم مبادله می کردند، بسیار اهمیت دارد. ازدواج نیز باید به عنوان یک ارتباط مبادله ای پایدار در میان گروههای اجتماعی در نظر گرفته شود؛ هر چند باید در نظر داشت که ازدواج درون قبیله ای بی نهایت اولویت داشته است. بدین قرار یک فرد ازدواج کرده، صرفاً نشان دهنده 'تبادلات میان خویشاوندان و قبایل نبود، بلکه سمبل پیمان جاویدی بوده که بین دو گروه بسته می شد.

آیین های شفاهی، از جمله قسم، عهد و پیمان، مهمترین نقش را در تسهیل و تحکیم تعهدات اجتماعی ایفا می کردند؛ «accordingly» حقیقت

بنابراین اگر قربانی کردن نوعی مداوای عالم باشد و مبتنی بر اصول بیان شده، در اسطوره 'خلقت، عمل طبابت نیز مبتنی بر همان اصول بوده و ارتباطی دقیق با عمل قربانی داشته است؛ زیرا اگر در قربانی کردن، موبد ماده را از بدن به عالم منتقل می کند، در مداوای یک عضو شکسته - همانطور که در داستان مشهور «Second merseberg chorm» و مطالب همعصر دوران هند و اروپایی بیان شده - شفا دهند ماده را از عالم می گیرد و در بدن مصدوم نخیره می سازد؛ یعنی گوشت، استخوان، خون جدید و نظیر اینها را از خاک، سنگ و آب می آفریند.

تصاویر سلطنتی هنوز مبتنی بر توضیح تصوراتی

(۵۳۴ - ۵۳۱)

یا در سرود تدفینی ریگ ودا آمده است:
چشم تو باید به سوی خورشید برود، و روح تو
باید به سوی
باد برود. تو باید به آسمان و خاک بروی، بنابراین
آنچه حق است.

به سوی آنها برو، اگر جایگاهت آنجاست. تو
باید با گوشت تنت به گیاهان حیات بخشی.

(۱۰/۱۶/۳)

در هر حال این سرنوشت نهایی نیست؛ زیرا بنظر
می رسد در عالم، چیزی به عنوان پایان درک نمی شود.
از آنجا که هستی میان خلقت انسان و عالم در نوسان
است. مرگ و رستاخیز هم بدینگونه اند. انکارناپذیر
است که هنگامی که انسان خاصی می میرد مشکل به
عالم می پیوندد و دوباره از آن (به صورت مداوم)
حیات می گیرد. مدارک یونانی، ژرمنی، و هند و اروپایی
خلق مجدد عالم را بر اساس چهار دوران تعیین

می کنند: اولین آنها پاکترین و باثبات ترین دوران
می باشد؛ سپس با دوران هایی دنبال می شود که با آنها
فضیلت انسانی و قانون عالم به تدریج تشریل پیدا
می کند. در پایان دوران چهارم که دیگر همه چیز ویران
شده، جهانی جدید، پاک و دوباره تکوین یافته، به وجود
می آید. یکی از خصایص اصلی تخریب آفرینی جهان،
رستاخیز مردگان است. بدن این مردگان، در هنگامی که
عالم از هم می پاشد، از اسارت جوهر مادی خارج
می شود. خلق مجددی که در بی آن صورت می گیرد، در
بسیاری از متون با عمل ابتدایی قربانی کردن انجام
می گیرد. توصیفات رستاخیز در «interalia» در روایت
بهلوی به همراه داستان دینیک - متن زرتشتی مربوط
به قرن نهم میلادی - و در سیاست افلاطون آمده است:

به منظور تکمیل رستاخیز، او میزد استخوان را از
زمین، خون را از آب، گوشت را از علف و از زندگی را از باد فرا
خواند. او یکی را با دیگری در می آمیزد. و در این حالت،
خلقت را با تمام بی خطا.

(روایت بهلوی ۱۰۷ - ۹۸ - ۴۸)

هنگامی که انتقال مردم قدیمی به طبیعت کودک
تکمیل شد، نتیجه این می شود که مردگان در زمین گرد
هم آیند و در آنجا به زندگی برگردند. فرآیند تولد یا
تغییر جهت جهان، بر خلاف چرخه عالم می گردد.

(سیاست D 271)

در پشت این فرمول بندی ها اصول متعدد بسیار
ساده، اما عمیقی قرار دارند: (۱) ماده فناناپذیر است.
(۲) ماده بی نهایت متغییر است. (۳) ارکانیسم های
زنده و عالم فیزیکی، ترکیبی از یک جوهر مادی اند. (۴)
زمان ابدی است. تغیر مداوم است و بی معنی؛ چراکه
هر چیزی که ذاتاً واقعی نباشد، نه به وجود می آید و نه
از بین می رود. جهانها می آیند و می روند، همانند افراد.
اما موجود مادی در آنجا همیشگی است. ■

و وفاداری، از فضایل اصلی بودند. در وهله اول، این را
باید به حساب فقدان کتابت در میان قدیمی ترین مردم
هند و اروپایی گذاشت؛ وضعیتی که همچنین باعث
توسعه شدید هنر شفاهی (خطابه و شعر و...) گردید.
اما حتی پس از آغاز نوشتن در میان مردم
پراکنده هند و اروپایی، توجه عمده به دانش مذهبی
شفاهی همچنان به قوت خود باقی ماند؛ زیرا کلمات
گفته شده را می شد بر خلاف حروف مکتوب بی جان،
به صورت وسیله ای زنده درک کرد، بنابراین فرهنگ
شفاهی ارجحیت داشت.

مرگ، رستاخیز و معادشناسی: مساله محوری در
مذاهب هند و اروپایی این بود که سرنوشت یک فرد پس
از مرگش چه می شود. اگرچه محققان متعددی
توجهشان را صرف جزئیات خاص ایدئولوژی مربوط
به آیین تدفین کرده اند، باید در نظر داشت که ماهیت
کامل تفکر هند و اروپایی مربوط به این موضوع، هنوز
حل نشده باقی است. در میان تلاشهای فراوانی که
تاکنون انجام شده، مطالعات مرما گونترت (۱۹۱۹)
نشان داده است که الهه ای بنام «Kaliya» (پوشاننده)
وجود داشته که صورت فیزیکی اش به صورت مخلوطی
از جذب و وحشتی که با مرگ به وجود می آید، تجسم
پیدا می کرده، زیرا او از مقابل به غایت زیبا و از پشت
سر بی نهایت نفرت انگیز، متعفن و کرم زده بوده است.
پاول تیمه (۱۹۵۲) نیز بررسی مهمی راجع به مساله
مرگ کرده و آن را اتحاد مجدد با نیاکان از دنیا رفته
می داند و کونومیر (۱۹۱۹) نشان داده است که در
ایرلند نیز همانند هند، اولین مرده (یمو، دوقلو) عالم
دیگر را بنا نهاده است.

اگر تصورات مربوط به سرنوشت روح مبهم
می باشد، هیچ واژه قابل ساختی نمی تواند رشته
معنایی واژه روح، یعنی نزدیکترین معادل برای نقش
زندگی را ارزیابی کند؛ به هر حال در مورد سرنوشت
جسم، نکات مذهبی بسیار دقیقی وجود دارد که مضامین
مذهبی برجسته ای را آشکار می سازد در زبانهای سانی
واژه ای به معنی «Soul» انگلیسی که نزدیکترین
معادلش «دم (نفس)، زندگی» می باشد، وجود ندارد؛
چراکه مرگ به عنوان آخرین قربانی شدن در نظر گرفته
شده و شخص ناچار به پذیرفتن آن است و در آن
جسمش اهداء می گردد. علاوه بر این، بدن وارد عناصر
عالم فیزیکی می شود؛ مانند قربانی شدن توأمان در
زمان خلقت که هر موجود متوفایی نه تنها یک قربانی
است، بلکه خلق مجددی است که باعث ایجاد عالم
می شود. به عنوان مثال این نظریه، در اثر اروپیدس
به نام «زن لایه گر» نیز آمده است:

بگذارید اکنون خاک جسدها را ببوشاند؛ چرا که از
خاک هر کدام از این جسدها به سوی نور رفتند.
از آنجا تنها، نفس به هوا می رود و
جسم به خاک می پیوندد.

■ گروه وسیعی
از آیین ها در خدمت
ساختن چارچوب
جامعه و تحکیم روابط
اجتماعی مهم بودند.
در این ارتباط،
یک سری الزامات
قانونمند، از جمله
مهمان نوازی و
تبادل هدیه که در طی آن
افراد، خویشاوندان،
و حتی واحدهای وسیع تر
پیمانشان را تجدید و
دوستانه با هم
مبادله می کردند، بسیار
اهمیت دارد.